

## سیمای خدا از منظر سه شخصیت زاهد، عارف و فیلسوف

### زهرا صحرانشین کرباسکی

دانشجوی دکترای تخصصی ادبیات فارسی، واحد زاهدان، دانشگاه آزاد اسلامی، زاهدان، ایران

#### چکیده

خدا یکی از مهم ترین مفاهیم در ذهن بشر و تاریخ فلسفه و تأملات فلسفی بوده است و از آغاز پیدایش فلاسفه و حتی فلاسفه ی پیش از سقراط تا به امروز بحث درباره آن ادامه یافته و در این باره رویکردهای جدید مطرح شده است. اعتقاد به خدا سنگ زیربنای آموزه های همه ی ادیان آسمانی است و در طول تاریخ این اعتقاد گاهی دستخوش تغییر شده که یا الهه های دیگری در کنار خدا فرض می شد و یا در ویژگی او تحریف صورت می گرفت. در عرفان خدا مفهومی است کاملاً بنیادی و محوری، که یکی از بنیادی ترین مسائل هستی شناختی که پیامبران و بنیان گزاران ادیان آسمانی و به تبع آن پیروانشان سخت به آن توجه کرده اند؛ علاوه بر اندیشه در مورد جهان هستی آغاز و پایان آن حکیم سازنده آن نیز مدنظر بوده است. در این جستار علم خداشناسی و معرفت حق به عنوان پژوهشی از دیدگاه سه شخصیت عارف یعنی حافظ و زاهد یعنی مولانا و فیلسوف یعنی حکیم سبزواری با هدف نگاه منطقی در دواوین آنان مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته است.

واژه های کلیدی: عشق، معرفت، خداشناسی، عرفان، تجلی، وحدت وجود.

## پیش‌گفتار

در مقاله حاضر که پیش‌رو دارید بیان احساسات و ادراکات سه شخصیت عارف، زاهد و فیلسوف مد نظر قرار داده شده و با استفاده از دواوین هر کدام به بررسی سیمای خدا از منظر مولانا به عنوان شخصیتی زاهد، حافظ به عنوان شخصیتی عارف و حکیم ملاحادی سبزواری به عنوان یک فیلسوف پرداخته شده است. البته دواوین عرفانی در شعر فارسی زیاد است، ولی نه خیلی زیاد؛ و آنهایی که واقعاً دارای عرفان و خدانشناسی اند به طور اخص مد نظر بوده‌اند؛ و اما در مبحث خدانشناسی در دیوان این سه عارف زاهد، ابتدا باید بحث عرفان تبیین گردد از دو منظر عملی و نظری با توضیحاتی مختصر در این زمینه. (نگارنده)

## الف: عرفان عملی

عرفان عملی عبارتست از سیر و سلوک انسان، یا بیان سیر و سلوک انسان الی الله و به عبارت دیگر بیان حالات و مقامات انسان در سیر به سوی حق، از اولین منزلی که عرفا آن را «منزل یقظه» نام می‌نهند، یعنی منزل بیداری، تا آخرین منزل که منزل وصول به حق است و آنها آن را تعبیر به توحید می‌کنند؛ یعنی از نظر عارف توحید حقیقی جز با وصول به حق حاصل نمی‌شود؛ عارف توحیدهای قبل از این مرحله را توحید واقعی نمی‌دانند. به هر حال این مسأله فوق‌العاده عظیمی است. مسأله عرفان عملی مسأله انسان و شناخت انسان است. انسان از اولین مرحله خاکی بودن تا آن مرحله ای که قرآن کریم آن را لقاء الله می‌نامد. یا ایهاالانسان انک کادح الی ربک کدحاً فملاقیه. (انشقاق/۲) (مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، ص ۱۲-۱۰).

## ب: عرفان نظری

عرفان نظری یعنی جهان بینی عرفانی، بینش عرفانی؛ یعنی آن نظری که عارف و عرفان درباره جهان و هستی دارد که به طور مسلم با نظر هر فیلسوفی مختلف و متبیین است تا چه رسد به غیر فیلسوف؛ یعنی بقیه عرفا یک جهان بینی خاصی دارند که با سایر جهان بینی‌ها متفاوت است. از جنبه نظری اظهار نظر کردن، در واقع این است که خدا در نظر عارف چگونه توصیف و شناخته می‌شود و انسان در نظر عارف چگونه است، عارف در انسان چه می‌بیند و انسان را چه تشخیص می‌دهد. (همان ص ۱۲)

## پایه گذار بینش عرفانی

پایه گذار بینش عرفانی که بعضی از آن به «عرفان فلسفی» تعبیر می‌کنند، یعنی آن که عرفان را به صورت یک فلسفه و یک بیان و یک بینش درباره هستی و وجود درآورد، البته به طور متفرقه در کلمات عرفا کم و بیش از صدر اسلام پیدا می‌شود، ولی آن کسی که عرفان را به صورت یک علم درآورد و به اصطلاح متفلسف کرد و در مقابل فلاسفه عرضه داشت و فلاسفه را در واقع متأثر از نظرات خود نمود بدون شک «محمی الدین عربی» است. پدر عرفان نظری اسلامی محمی الدین عربی اعجوبه روزگارست. او از نظر نژاد عرب است. در آن وقت اندلس، اندلس اسلامی بود و این اندلس مرکز بزرگی بود برای تمدن و فرهنگ اسلامی. این مرد مسافرت‌های زیادی به دنیای اسلام کرد و سالها مجاور مکه بود و این چه شوری بود و چه ایمانی که از سرزمین‌های سرد در سرزمین داغ مکه ساکن شد و او را جارالله نامیدند؛ و در تفسیر کشف در یکی از آیات سوره عنکبوت می‌گوید شما اثر مکانها را غافل نباشید و هرکسی که سالها مجاور خانه کعبه باشد می‌فهمد که یک آثار معنوی در این مجاورت هست که در غیر آن جا نیست. (همان، ص ۱۴)

غرض از بیان مطلب اینکه پدر عرفان نظری، محمی الدین عربی است و شاگردان بسیاری در این مکتب تربیت کرد از قبیل صدر الدین قونوی.

## مقدمه

جریان تاریخ و حوادث آن براساس فکر و اندیشه انسان تحقق و تحول می پذیرد و تمامی هنر و فضیلت آدمی به اندیشه اوست. تنها گوهر علم و معرفت است که در این جهان جاودانه می ماند و توشه سرای آخرت نیز هست. در قرآن بارها به کسب علم و معرفت توصیه شده است و علاوه بر تأکید بر تفکر و تعقل و تدبر و بصیرت، واژه علم و مشتقات آن حدود ۷۵۰ بار تکرار شده است و خداوند به برتری مقام مؤمنان و صاحبان علم اشاره کرده است. (قرآن، مجادله/۱۱).

و اما در این تحقیق علم خداشناسی و معرفت حق به عنوان پژوهشی از دیدگاه سه شخصیت عارف، زاهد و فیلسوف مدنظرست که در تنه اصلی در سه بخش و به طور جداگانه سیمای خدا از نظر هر یک مورد بحث قرار می گیرد.

## ادبیات تحقیق

مردمان ایرانی در پیشینه خود هرگز جز خداوند یکتا را نپرستیده اند. هر دوت پدر علم تاریخ در این زمینه نوشته است: «ایرانیان نه بتی داشته اند و نه در بت خانه، مراسم نیایش و پرستش انجام می دادند». (اباذری و دیگران، ۱۳۷۹، ج ۳، ۷۵۹). یکی از بنیادی ترین مسائل هستی شناختی که پیامبران و بنیان گزاران ادیان آسمانی و آیین ها و پیروانشان سخت بدان توجه کرده اند علاوه بر اندیشه درباره آغاز و انجام جهان مسأله پایان آن و حکیم پایان بخش آن بوده است. (راشد، محصل، ۱۳۸۱، ص ۲۴۴).

خدا آفریدگار جهان و کامل ترین وجود، مفهوم محوری اغلب ادیان به ویژه ادیان ابراهیمی است. مفاهیم و تعاریف گوناگونی از خدا در ادیان و مذاهب و ذهن اشخاص وجود دارد. میان اعتقاد به خدا و دینداری رابطه ناگزیری نیست و برخی مردم که به دین معتقد نیستند، خدا را باور دارند.

خدا یکی از مهم ترین مفاهیم در ذهن بشر و تاریخ فلسفه و تأملات فلسفی بوده است و از آغاز پیدایش انسان و از آغاز پیدایش فلاسفه و حتی فلاسفه پیش از سقراط تا به امروز، بحث درباره آن ادامه یافت و در این باره رویکردهای جدید مطرح شده است. اعتقاد به خدا سنگ زیر بنای آموزه های همه ادیان آسمانی است و در طول تاریخ این اعتقاد گاهی دستخوش تغییر شده که یا الهه های دیگری در کنار خدا فرض می شد (شرک) و یا در ویژگی های او تحریف صورت می گرفت، مانند اینکه او را یک خدای انسان وار نشان می دادند.

در عرفان، به ویژه صورتهایی از عرفان که در دل ادیان ابراهیمی پرورده شده خدا مفهومی است کاملاً بنیادی و محوری و در واقع می توان گفت در این ادیان چیزی جز ارزشمندتر برای شناخت خدا و رسیدن به او نیست.

دنیای امروز، دنیای مکاتب فکری و نظام های فلسفی است. هر مکتبی با نگرش ویژه ای به هستی می نگرد و بر جهان بینی خاصی استوارست و پایه هر جهان بینی معرفت و شناخت است و معرفت یک مسئله بسیار قدیمی و بیش از دو هزار و پانصد سال از عمر آشکار آن می گذرد. البته می توان گفت که بشر از وقتی که چشم به جهان گشوده است در مواجهه با واقعیات، به جستجوی حقایق جهان پرداخته و اندک اندک به سوی معرفت گام نهاده است؛ و گام به گام جهان بینی خویش را وسیع کرده و از لغزش ها و خطاهای فکری اش کاسته شده. مذاهب فلسفی که در طول تاریخ پدید آمده اند در نیرو بخشیدن به عقل آدمی و گسترش معرفت او سهیم بوده اند. هر یک از این مذاهب سنگ تازه ای است برای بنای رفیع معرفت بشری و گامی است به سوی هدفی که میان آدمیان در پی رسیدن به آن هستند. (حنا الفاخوی، و خلیل الجبر، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۶ و ۸).

در این مقوله که Epistemology نامیده می شود به بحث خداشناسی سه عارف و زاهد و حکیم پرداخته تا بدانیم دیدگاه آنان در باب سیمای خدا در دیوانشان چه بوده؟

## الف) مشرب های عمده فکری مولانا

عشق محور اصلی مکتب عارفانه مولانا است و از دید او عشق رمز و روح زندگی است. اندیشه های مولانا قابل سنجش با الگوهای متداول فکری همچون اندیشه مشایی، اشراقی و عرفانی نیست و بسیاری از اشعار وی بیانگر جنبش عشق در درون این عارف است. اندیشه مولانا مصداق وحی قلبی توأم با جلوه الهی است که از لقای روحانی سرچشمه می گیرد و در حوزه منطق قرار نمی گیرد.

تمامی اندیشه های مولانا بیان معرفت باطنی است که نمی توان او را به هیچ محدوده خاصی منحصر کرد. مولانا اهداف خود را به یاری قصه پردازی و نثر شاعرانه کرده است. ضمن اینکه مولانا مشرب خاصی برای افکار خود داشت. نظام فکری مولانا در حال تموج و تحرک است و روش دیالکتیکی در آن مشهودست. از این رو جزم گرایی و یکسونگری و تقلید در اندیشه او راه ندارد. در آثار او جلوه های برجسته حکمت و عرفان با معارف قرآنی در هم آمیخته و در قالب قصه و شعر متبلور گردیده است و منابع و مأخذ زیادی از جمله باورهای کهن قصه های عامیانه، حکمت نوا فلاطونی یونانی و اندیشه های هندی در اندیشه او موجود است و از این رو تعیین مسیر شکل گیری اندیشه اندیشه او از لا به لای این منابع فراوان بسیار دشوار است. (نصیب گوشویف، استاد دانشگاه از جمهوری آذربایجان، سخنرانی در کنگره بین المللی مولانا، سالن همایش هایش اجلاس سران اسلامی) ([www.aviny.com/news](http://www.aviny.com/news))

### ۱- الف) خدانشناسی مولانا

معرفت و خدانشناسی شرط اساسی ورود به طریقت و نیل به حقیقت است. در واقع تلاش انسان همواره بر این مبنا بوده است تا حقانیت ذات خداوند را از راه های مختلف شناخته و از این رهگذر حس فطری پرستش را درون خویش ارضا نماید. هرچند که هنوز هم بعد از گذشت قرون متمادی نتوانسته است به کنه ذات حق تعالی پی ببرد و تلاش وی در این زمینه در حد و مرز اندیشه محدود مادی ناکام مانده است. در طول تاریخ افراد بسیاری این اصل و جنبه های آن را بررسی کرده اند اما به نظر می رسد صوفیه ژرفتر به این موضوع پرداخته اند. خاصه عارف بزرگی چون مولانا جلال الدین محمد رومی بلخی. (عباسعلی منتظری، لیلی، فرهادی نوازله)

### ۲- الف) خودشناسی مهم ترین معرفت است

مولانا معتقد است که بشر یک گره اصلی دارد که اگر آن را بگشاید به نیک بختی می رسد و آن گره، خویشتن خویش است. وای اسفا که آدمی تمام عمر گران بهای خویش را در گشودن گره هایی هدر می دهد که از گشایش آن چیزی عایدش نمی شود و جوهر حقیقی و ملکوتی اش شکفته نمی گردد. (زمانی، ۲۳۱، ۱۳۸۶)

این عارف بزرگ اصل و اساس همه دانش ها را خودشناسی می داند و حتی آن را از اصول دین برتر می شمارد:

قیمت هر کاله می دانی که چیست قیمت خود را ندانی احمقی است

جان جمله علم های این است این که بدانی من کیم در یوم الدین (۴/۳-۲۶۵۲)

و انسان مظهری از مظاهر حق است، پس خودشناسی مقدمه خدانشناسی است. همچنین تربیت نفس و شناخت آن را براساس تعالیم دین می داند و عقیده دارد با نور دین نار نفس را می توان کنترل کرد وگرنه روزی آتش پنهان آشکار می شود.

آن تکلف باشد و روپوش، هین نار را نکشد به غیر نور دین

تا نبینی نور دین، ایمن مباش کآتش پنهان شود، یک روز فاش (۳۴۸۳-۴/۳)

مولانا در باب «من عرف نفس فقد عرف ربه» می گوید:

بهر آن پیغمبر این را شرح ساخت هر که خود بشناخت، یزدان را شناخت (۲۱۱۴/۵)

ای خُنگ آن را که ذات خود شناخت اندر امن سرمدی قصری بساخت (۳۱۴۱/۵)

### ۳-الف) شناخت تنزیه و تقدیس حق تعالی

مولانا در این باره می گوید: ذات خدا برتر از آن است که در وهم و عقل آید و انسان بتواند آن را درک کند. انسان می تواند فقط تصویری محدود از اسماء و صفات الهی داشته باشد.

گر توهم می کند او عشق ذات ذات نبود و هم اسماء و صفات

و هم زاییده ز اوصاف و حد است حق نزاپیدست او، لم یولدست

عاشق تصویر و وهم خویشتن کسی بود از عاشقان ذولمنن

عاشق آن وهم اگر صادق بود آن مجازش تا حقیقت می کشد (۲۷۵۷-۶۰/۳)

هر چه اندیشی پذیرای فناست آنکه در اندیشه ناید آن خداست (۳۱۰۷/۲)

از مؤنث و ز مذکر برترست این نه آن جان است کز خشک و ترست (۱۹۷۶/۱)

از تو بی نقش با چندین صور هم مشبه، هم موحد، خیره سر

که مشبه را موحد می کند گه موحد را صور، ره می زند (۸۷-۸/۲)

### ۴-الف) قدرت خدا هر لحظه دست به آفرینش جدید می زند

کل یوم هوفی شأن بخوان مر ورا بی کار و بی فعلی مدان (۳۰۷۱/۱)

از عدم ها سوی هستی هر زمان هست یا رب کاروان در کاروان (۱۸۸۹/۱)

### ۵-الف) خدا محوری مولانا

هم چنان که دیدیم، مسأله محوری مثنوی، توحید است. مولانا خدا محورست. هر چه هست خداست. فعل، صفات و اسماء او. مثنوی را باید با این نگاه فهمید. شناخت خداوند ممکن نیست «ما عرفناک حق معرفتک» مولانا همین را دنبال می کند:

هر چه اندیشی پذیرای فناست آن که در اندیشه ناید آن خداست (توفیق سبحانی، ۱۳۸۱، دفتر دوم، بیت ۳۱۰۷)

اگر هم شناخت خدا ممکن باشد، بیان استدلالی آن ناممکن است زیرا:

۱- زبان انسان نارساست

۲- عرفا بر زبان خود قفل نهاده اند

۳- شناخت اشیاء و امور به وسیله اضداد ممکن است و خداوند ضد ندارد.

### اثبات خدا از دیدگاه مولانا

مولانا وجود خدا را ثابت و مشهود می داند و اثبات خدا را با دلایل عقلی غیر مفید و نارسا می داند، وجود خدا به نظر مولانا ثابت و مشهودست.

آفتاب آمد و لیل آفتاب گر دلیلت باید از وی روی متاب

### ۶- الف) وحدت وجود

وحدت وجود محور جهان بینی عرفانی است؛ که عرفا معتقدند وحدت وجود یعنی: وجود منحصر است به وجود حق. (الیس فی الدار غیره دیتار) اما به این معنا که هر موجودی غیر از خدا، هر چه از عظمت که داشته باشد بالاخره یک موجود محدودی است، ذات حق وجود لایتناهی است، قدرت لایتناهی و جلال لایتناهی است. این یک معنای وحدت وجود و اما معنای دیگرش: این است که وحدت وجود نه به معنای این است که وجود منحصر به ذات حق است بلکه معنایش این است که همه موجودات موجودند به یک حقیقت که آن، حقیقت وجود است ولی حقیقت وجود مراتب دارد، یک مرتبه او واجب است و یک مرتبه ممکن، یک مرتبه غنی است و مراتبی از او فقیر، پس حقیقت وجود حقیقت واحد است.

مولانا در خصوص وحدت وجود زیبا گفته:

ما عدم هاییم و هستی های ما تو وجود مطلق فانی ما

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

\*\*\*

ما همه شیران ولی شیرعلم حمله مان از باد باشد دم به دم

حمله مان پیدا و ناپیداست باد جان فدای آن که ناپیداست باد

باد ما و بود ما از داد توست هستی ما جمله از ایجاد توست

لذت هستی نمودی نیست را عاشق خود کرده بودی نیست را

### جمع بندی نظر مولانا درباره خداوند

از دیدگاه مولانا، جهان آفرینش، جهان طبیعت و انسان، آینه است که جمال حق در آن منعکس گردیده است. تا چشمان درون بین را به سوی عظمت جول و جمال مطلق هدایت کند. مولانا همه جهان ممکنات و آفاق و افعال نمایان در آن را مخلوق خداوند متعال می داند. موجودات عالم، هم در ذات و هم در تأثیر و علیّت از خود استقلال ندارند و همه قائم به خدایند و او خالق قیوم همه است. (ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید)(رعد ۱۶)

ما که باشیم ای تو ما را جان جان تا که ما باشیم با تو در میان

ما عدم‌هاییم و هستی‌های ما تو وجود مطلق فانی ما

و مراد از مطلق فانی نما، همان حق تعالی است که هستی محض است و از شدت ظهور فانی می‌نماید.

### ب) مشربهای عمده فکری حافظ

عمده‌ترین مشربهای عمده فکری این عارف عاشق، عشق، شراب، شاهد، رندی و موقعیت‌های طنز او در اشعارش می‌باشد. در اشعار او رندی با طنز پردازی در هم آمیخته است. او که همیشه ملامتگری است بی‌باک، در قالب ایهام، و به طوری طنزگونه به صوفی و محتسب می‌تازد و اندیشه‌های ناب عرفانی خود را با دور بودن از غرور، با خصوصیات یک منطق اصیل در شعر نمودار می‌سازد. ایهام در غزلیات او پس از زمینه‌ی دردهای غم‌انگیز اجتماعی است که آلوده به ریاست و نظربازی و عاشقی و طربناکی روح لیف او در غزلیاتش موج می‌زند. استنباط تناقض ظاهری بین واقعیت و حقیقت در پدیده‌های تناقض نما، روح طنز او را تشکیل می‌دهد. حافظ کسی است که رندانه با زبان پخته‌ی خویش به رغم مدعیانی که منع عشق می‌کنند به عشق بازی می‌پردازد. او به جایگاهی می‌رسد که گفته‌هایش در قالب شعر، نقاب‌های دروغین و حجاب‌های حایل را که عادت‌ها، کج‌فهمی‌ها، غرض‌ها و همه و همه از چهره‌ی خداشناس او کنار می‌زند و او را رند نظر باز یا پاک باز می‌سازد. (نگارنده)

### ۱-ب) سیمای خدا در دیوان حافظ

در این مقوله و توجه به چشم‌انداز حافظ به عنوان عارف در شناخت و معرفت حق تعالی باید دید که زوایای دید او آیا عاشقانه و عارفانه است؟ و بحث درباره‌ی عرفان حافظ مفهومی است که آیا او مردی عارف بوده و عرفان عملی او در چه حد و مرتبت است. برای شناخت حافظ ما دو منبع داریم که این دو منبع می‌توانند کمک‌یکدیگر باشند. یکی تاریخ حافظ است که به چگونگی معرفی شخصیت حافظ می‌پردازد؛ یعنی آن مقدار حرف‌هایی که در تاریخ معاصر خودش آمده و در مورد او گفته‌اند و دوم دیوان حافظ.

از راه دیوانش می‌فهمیم که چگونه شخصیتی داشته و با چه حالتی به بیان احساسات درباره خدا می‌پردازد. این هر دو، منبع خوبی است برای شناسایی حافظ. در بعضی قسمت‌ها ممکن است هر دو توافق داشته باشند. در بعضی قسمت‌ها از تاریخ تاریک زندگی حافظ یک چیزهایی که البته مربوط به زندگی اوست، می‌شود فهمید که از دیوانش نمی‌شود فهمید. یک چیزهایی را هم می‌شود از دیوانش فهمید که از تاریخش نمی‌شود فهمید. مثلاً اوج عرفان حافظ را دیگر تاریخ نمی‌تواند بیان کند، یعنی کسی که شرح حال نویسنده بوده نمی‌تواند اوج عرفان را بیان کند و قهراً تاریخ هم در این قسمت سکوت کرده است. (مطهری، مرتضی، ص ۱۹-۲۰).

### ۲-ب) خداشناسی حافظ طبق نظریه جبری‌گرایی او

یکی از بحث‌های مهم در خصوص حافظ که قهراً او را عجیب بی‌تاب می‌کرده مسأله جبری‌گری اوست؛ یعنی او معتقد بوده که بشر هیچگونه اختیاری در سرنوشت خویش ندارد و جبر مطلق حکمفرماست. بسیاری از اشعار حافظ منعکس‌کننده همین فکر جبری‌گری اوست مثل شعر معروفش:

رضا به داده بده وز جبین گره بگشای که بر من وتو در اختیار نگشادست

من اگر خارم و گر گل، چمن آرایی هست که به هر دست که می‌پروردم، می‌رویم

ممکن در این چمنم سرزنش به خودرویی چنان که پرورشم می‌دهند می‌رویم

در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود کاین شاهد بازاری و آن پرده نشین باشد  
باز در جای دیگر شعری می گوید که در واقع می خواهد بگوید آنهایی که به مقاماتی رسیده اند، هنری نکرده اند چون آنها  
نرسیده اند، آنها را رسانده اند. (خداوند)

فیض روح القدس از باز درد فرماید دیگران هم بکنند آنچه مسیحا می کرد  
یا:

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ مرجان نشود  
شعرهایی دیگر نیز هست که آن شعرها را دلیل بر جبری بودن حافظ گرفته اند. (مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹: ۷۲-۷۱)

### ۳- ب) حیرت در شعر حافظ

حیرت نیز مربوط به جهان بینی حافظ است. حیرت در ترکیباتی چون نمی دانم، نمی فهمم، از کجا آورم، برای چه این جا  
هستم، دریغ و درد و غفلت از خویشتن، نشان دهنده عمق تأملات حافظ است نسبت به جهان هستی و مبارع آن.

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمتر جوی که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

ساقیا جام می ام ده که نگارنده غیب نیست معلوم که در پرده اسرار چه کرد؟

وجود ما معمایی است حافظ که تحقیق فسون است و فسانه

چیست این سقف بلند ساده بسیار نقش زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

ز سرّ غیب کسی آگاه نیست قصه مخوان کدام محرم دل ره در این حرم دارد

برد ای زاهد خوردبین که ز چشم من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود

گهی ز سرّ عهد ازل یک سخن بگو آنکه بگویمت که دو پیمانان در کشم

(همان، ص ۷۴)

### ۳- الف) وحدت وجود در شعر حافظ

حافظ در این زمینه شعر دارد ولی نه مانند مسائلی که به شکل یک جهان بینی روی آن تکیه کرده باشد؛ اما به شکل یک  
سلوک این مطلب را زیاد گفته است. یکی از بهترین غزل هایش با این سطح است:

روشن از پرتو رویت منظری نیست که نیست منت خاک درت بر بصری نیست که نیست

مصرع اول یعنی «به هیچ چیز نمی نگرد الّ به تو؛ و تقریباً از جهتی آن تعبیر کلام امام صادق (ع) و منسوب به حضرت  
امیرالمؤمنین نیز هست: ما رأیت شیئاً الا و رأیت الله قبله و بعده و معه.

ناظر روی تو صاحب نظران اند آری سرّ گیسوی تو در هیچ سری نیست که نیست



اشک غماز من ار سرخ بر آمد چه عجب خجل از کرده خود پده وری نیست که نیست

و....

حافظ در جای دیگر در این بار گوید:

حاصل کار گه کون و مکان این همه نیست باده پیش آر که اسباب جهان این همه نیست

از دل و جان، شرف صحبت جانان غرض است غرض این است وگرنه دل و جان این همه نیست

منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش که چو خوش بنگری ای سر روان این همه نیست

دولت آن است که بی خون دل آید به کنار ورنه با سعی و عمل باغ جنان این همه نیست

همه چیز در نظر عارف نیست است جز او، هست مطلق و شایسته مطلوبیت و محبوبیت فقط اوست.

باز در جای دیگر می گوید:

در نظر بازی ما بی خیران حیرانند من چنین که نمودم، دگر ایشان دانند.

تا آن جا که گوید:

جلوه گاه رخ او دیده من تنها نیست ماه و خورشید هم آینه می گردانند.

یعنی ماه و خورشید هم آینه ای هستند که او را نشان می دهند.

و یا در غزل ..... می گوید

فاش می گویم و از گفته خود دلشام بنده عشقم و از هر دو جهان آزادم

تا آن جا که:

نیست بر لوح دلم جز الف قامت دوست چه کنم حرف دگر یاد نداد استادم

یعنی برای غیر او وجودی قائل نیستم. (مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، ص ۱۰۸-۹۷)

#### ۴- ب) وحدت تجلی

در مسأله خلقت از نظر متکلمین خدا فاعل اشیاست و به عدد اشیا خداوند فاعلیت دارد و هم کثرت. عرفا بر عکس متکلمین معتقدند تمام عالم یک تجلی بیشتر ندارد. از ال تا به ابد با یک جلوه حق پیدا شد و بس و آیه «وما أمرنا الا و حده» را همین طور تعبیر و تفسیر می کنند.

حافظ در این جا خیلی عالی و شیرین داد سخن داده و این غزل معروفش در باب وحدت تجلی می گوید:

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد عارف از خنده می در طمع خام افتاد

این مطلب دقیقی است در عرفان یعنی به اصطلاح «غلطه عارف»؛ که یک تجلی بر عارف می شود و او در آن تجلی گاهی اشتباه می کند، یعنی مثلاً هنوز به حقیقت نرسیده و بین راه است، خیال می کند به حقیقت رسیده و آنهایی که پخته هستند می فهمند که به قول حافظ این طمع خام است و هنوز به حقیقت نرسیده اند.

عارف از خنده می در طمع خام افتاد: می خندید برای او و اشتباه کرد خیال کرد خودش است، جلوه اش پیدا شد، مطلب این است که تجلی واحد است:

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد این همه نقش در آینه اوهام افتاد  
خیلی عجیب است، واقعاً این بیان در حد اعجاز است.

این همه کس می و نقش مخالف که نمود یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد

غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد

عارف وقتی که به آن مقام کمال خودش می رسد، یکمرتبه می بیند تمام اشیاء با او هم زبان اند، و با خود می گوید از کجا همه او را می شناسند؟ تنها من عارف نیستم، همه عارف اند.

من ز مسجد به خرابات نه خود او فتادم اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد.

(مطهری، مرتضی، ۱۳۸۹، ص ۱۱۲-۱۰۹)

## ۵- ب) تجلی عشق در حافظ

حافظ عقیده دارد عشق ماحصل بوجود آوردن عالم است یعنی نیروی به وجود آورنده عالم عشق است یعنی خداوند از آن جهت که عاشق و معشوق است نه از آن جهت که عالم و معلوم است جهان را آفرید؛ و جمال و زیبایی اوست که ظهور کرده.

از ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در پیدایش خلقت عارف به عشق تکیه می کند نه به علم عنایی و عقل و این حرفها. اینها از آن جهت عقل را می کوبند و به عشق تکیه می کنند و عشق را تقدیس می کنند که عقل یک نیروی محافظه کارانه است و عشق یک نیروی انقلابی، یعنی عقل مأموریتش حفظ است، آدم عاقل همیشه احتیاط می کند، می خواهد خودش را نگه دارد و همه چیز را برای خودش می خواهد. عشق برعکس است، اضلاً نیرویی است که می خواهد از خود بیرون بیاید، چه در ذات حق که می خواهد تجلی کند و چه در مخلوق که می خواهد به سوی او پرواز کند. این است که عارف تکیه اش بر عشق است که نیروی انقلابی است نه بر عقل تکیه که محافظه کارانه عمل می کند. حافظ می گوید: وقتی خواست ذات تجلی پیدا کند عشق پیدا شد. این عشق بود که ظهور کرد. «آتش به همه عالم زد» یعنی همه اشیاء را عاشق تو کرد.

جلوه ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

در بحث آدم وقتی ظهور پیدا کرد بر همه موجودات و اعیان ثابته، در ملک عشق نبود و این عشق در آدم پیدا شد. تنها موجودی که استعداد را داشت انسان بود.

عقل می خواست کز آن شعله چراغ افروزد برق غیرت بدرخشید و جهان بر هم زد

به عقل گفتند این جا، جای تو نیست، برو عقب.

مدعی خواست که آید به تماشاگاه راز دست غیب آمد و بر سینه نامحرم زد

منظور از مدعی همان عقل یا نفس یا قوای شیطانی و یا این جور چیزها می تواند باشد. (نظر مطهری)

تقدم عشق بر خلقت و آفرینش

پیش از انیت بیش از این اندیشه عشاق بود مهرورزی تو با ما شهره آفاق بود

و به اینجا می رسد که

پیش از این کاین سقف سبز و طاق مینا بر کشید منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

که باز تقدم عشق بر خلقت و آفرینش را بیان می کند. (همان، ص ۱۱۱۶)

#### ۷- ب) جمال خداوند در شعر حافظ

ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی ست به آب و رنگ و خط و خال چه حاجت روی زیبا را

حافظ می گوید: جمال زیبای خداوند از عشق ورزی ما بی نیازست. او گلی است که از نغمه سرایی بلبل ها بی نیاز است. (ان الله خَلَقَ الله الخلق، حين خلقهم غنياً عن طاعتهم) (نهج البلاغه خطبه ۱۹۱).

او بی نیاز مطلق است از طاعت ما، از عشق ورزی ما، از عبادت و همه چیز.

من از آن حسن روز افزون که یوسف داشت دانستم که عشق از پرده عصمت بیرون آرد زلیخا را

وگر دشنام فرمایی وگر نفرین دعاگویم جواب تلخ می زبید لب لعل شکر خارا

یعنی اگر مرا برانی از درگاه از تو نمی رنجم، می خواهد بگوید که در برابر خشم تو هم نه فقط صابرم بلکه شاکرم. حافظ اعتقاد دارد که از راه فکر و فلسفه ره به نهانخانه تحقیق نمی برد و به جایی نمی رسد. او می گوید از فرصت چند روزه عمر باید استفاده کرد:

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمترجو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

نصیحت گوش کن جانا که از جان دوست تر دارند جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را

آن پند چیست؟ خطاب به جوانان

حدیث از مطرب و می گوی و راز دهر کمترجو که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معما را

در این جا ترجیح عالم عرفان بر عالم فلسفه و ترجیح راه عشق است بر راه عقل. تنها حافظ این حرف را زده بلکه همه عرفا آن را بیان کرده اند. اختلاف فیلسوف و عارف در این است. فیلسوف هم می خواهد به راز جهان پی ببرد عارف هم می خواهد به

راز جهان پی ببرد و حقیقت را دریابد؛ اما فیلسوف بعد از سالهای خیلی زیاد آخر عمرش که می رسد اظهار عجز می کند و می گوید:

دل گرچه در این بادیه بسیار مشتافت یک موی ندانست ولی موی شکافت

اندر دل من هزار خورشید بتافت آخر به کمال ذره ای راه نیافت (فخر رازی)

یا خیام می گوید:

آنان که محیط فضل و آداب شدند در جمع علوم شمع اصحاب شدند

ره زین شب تاریک نبردند به روز گفتند فسانه ای و در خواب شدند

عارف می خواهد بگوید که اگر کسی خیال کند از راه حکمت و فلسفه که راه عقل و فکر است انسان به آن هدف خودش که پی بردن به رمز و راز هستی است می رسد اشتباه می کند، راه عشق را باید طی کند که راه عرفان و سلوک است. در راه عقل، انسان خودش یک جا ایستاده فکرش می خواهد کار کند، در راه عشق انسان به تمام وجودش به سوی او پرواز می کند.

باز این عارف عاشق با دو طایفه در این مسأله اختلاف نظر دارد، گاهی فیلسوف را مخاطب قرار می دهد و می گوید از فلسفه انسان به جایی نمی رسد، گاهی زاهد را، می خواهد بگوید از زهد خشک و عبادت خشک انسان به جایی نمی رسد، راه فقط راه عشق است. مثلاً در یک شعرش می گوید:

نشوی واقف یک نکته ز اسرار وجود تا نه سر گشته شوی دایره امکان را

این سرگستگی همان سرگستگی عشق یعنی جنون عشق است: تا از این راه وارد نشوی امکان ندارد.

گاهی خطاب به زاهد می گوید:

برو ای زاهد خودبین که ز چشم من و تو راز این پرده نهان است و نهان خواهد بود

او در اشعار زیادی تصریح می کند که فقط یک نفر عارف است که می تواند به راز پی ببرد. مثلاً می گوید:

راز درون پرده ز رندان مست پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را

او از این دست اشعار زیاد دار و تصریح می کند به این مطلب که از طریق عرفان، انسان موفق به حل معمای هستی و جهان نمی شود ولی از راه حکمت یا از راه زهد خشک انسان به جایی نمی رسد. عرفا همیشه با این دو طایفه طرف بوده اند: زاهدی خشک و فلاسفه. (همان، ص ۱۳۲-۱۲۸).

### حکیم عارف ملا هادی سبزواری

ملاهادی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹) متخلص به اسرار، حکیم، عارف، شاعر شیعی عصر قاجار و بزرگترین فیلسوف قرن سیزدهم است که در سبزواری متولد شد و همانجا درگذشت. اگرچه او مکتب مستقلی در فلسفه ندارد و بیشتر نظریه فلسفی ملا

عبدالرزاق لاهیجی و ملاصدرا را توضیح و شرح داده است اما منظومه او دوره کامل فلسفه و منطق است و جایگاهی مهم در مکتب صدرایی دارد. او یکی از مهم ترین شارحان فلسفه صدرایی است اما اختلاف نظرهایی نیز با او دارد؛ از جمله علم خدا به ذات خویش، حادث بودن عالم امر، تفاوت حرکت با تحریک، جوهر دانستن برخی اقسام، قول به معاد جسمانی و روحانی.

منظومه دیوان اسرار او مشهورترین اثر وی است که در آن حکمت و فلسفه را به نظم در آورده و ما در این مقوله به بحث خدانشناسی این حکیم متأله می پردازیم.

### ج) مشرب های عمده فکری ملاهادی سبزواری pms.journals.pnu.ac.ir

حکیم سبزواری نماینده برجسته حکمت متعالیه صدرایی است تا بدانجا که به میانه صدراییان متداول باشد که شرح منظومه حکمت او را فرزند اسفار بخوانند و افزون بر این، شاید آن شرح منظومه را روغن بدانند و اسفار را بادام. این سخن راست است، البته بدان معنی نیست که سبزواری در ملاصدرا فانی مطلق بوده است. بلکه مراد، فنا و استهلاک نظر سبزواری در نظر صدوری است نه فنا ی هلاکی. (انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۳، ص ۱۲۴).

#### ۱- ج) ساختار حکمت سبزواری

اگر ساختار اندیشه ملاصدرا را در کتاب مهم الحکمة المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه بنگریم، جزء اول در امور عامه است که شامل مباحث وجود، یعنی اصالت وجود، تخصص وجود، بساطت حقیقت وجود، وحدت حقیقت وجود و مواد ثلاث، وجود رابطی و اقسام آن، وجوب و امکان و غیره است.

او مباحث این کتاب را با امور عامه آغاز کرده که شامل مباحث هستی شناسی است. در کتاب الشواهد الربوبیه نیز مشهد اول در باب امور عامه است که به بحث درباره حقیقت وجود، مسئله اتصاف وجود به ماهیت و وجود ذهنی و غیره پرداخته است.

همچنین در کتاب غررالفرائد یا همان بخش حکمت از کتاب منظومه که مهم ترین اثر فلسفه حکیم سبزواریست در سنت حکمت متعالیه بحث می کند. وی به طرح و تبیین مسائل و موضوعاتی پرداخته که ملاصدرا نیز پیشتر به آن پرداخته بود؛ اما این سخن بدان معنا نیست که سبزواری مقلدی صرف است. مطالب شرح منظومه در هفت مقصد عرضه شده که عبارتند از: ۱- امور عامه،

۲- جوهر و عرض، ۳- الهیات بالمعنی الاخص ۴- طبیعیات، ۵- نبوات و منامات، ۶- معاد، ۷- شطری از علم اخلاق و حکمت عملی. هر مقصد شامل فریده هایی است و هر فریده نیز از قسمت هایی به نام غرر تشکیل شده است. منطق آن تحت عنوان اللئالی المنتظمه و فلسفه اش به عنوان غررالفرائد است. حکم سبزواری در این اثر خود، الهیات به معنی «اعم» و الهیات به معنی اخص طبیعیات، مباحث کلامی و فلسفه عملی را یکجا آورده است. او بخش نخست کتاب را به منطق اختصاص داده. او در کتاب خود منطق را تحت عنوان «غوص» آورده، در حالیکه ملاصدرا از منطق سخن نگفته است.

حکیم برای بیان مطالب و مسائل نحوی، فقهی، منطقی، فلسفی از نظم استفاده کرده و آن را به شاگردان تفهیم می نموده. او در کتاب شرح منظومه نه در مقام سراینده آن، بلکه در مقام شارحی مستقل، به شرح ابیات منظومه پرداخته؛ و هر چند موضوع کتاب حکمت است، اما در لا به لای بحث ها به مباحث عرفانی و کلامی هم اشاره شده است.

#### ۲- ج) محتوای اندیشه ملاهادی سبزواری

سبزواری، جنبه های اساسی و اصول فلسفه ملاصدرا را پیش گرفته و شرح و بسط داده. منابع و مأخذ تألیفات او همان است که در آراء و عقاید ملاصدرا است؛ یعنی اصول عرفانی برگرفته از تعالیم ائمه شیعه، تعالیم ابن عربی، الهیات شرقی و فلسفه

مشاء. به طور کلی حکیم سبزواری بیش از آنکه به مطالعه کتب مختلف بپردازد به باطن و تفکر در جنبه های اساسی ما بعد الطبیعه

می پرداخت. (نصر، ۱۳۸۳، ص ۴۷-۴۴۸)

### ۱-۲-ج) خدانشناسی حکیم

ای نام خوش تو بر زبان ها وی یاد تو ز نیت زبان ها

از مهر رخت چو ذره هستند در رقص و سماه آسمان ها

مرغان ترانه سنج خوانند وصف رخ تو به بوستان ها (۳-۸/۱)

تا گرفتار رخ و زلفش شدیم از قیود کفر و دین رستیم ما (۴/۱)

### ۲-۲-ج) در یوزگی حکیم

کالای دارایی کل جز در لباس فقر نیست پیوند باشد با خدا درویش از خود رسته را (۹/۶)

شاهیم چو ما گدای اوئیم خاک در اوست افسر ما (۱۲/۹)

گرچه ما خاک نشینان مرقع پوشیم صد چو جم خفته در یوزه گری بر در ما (۲۲/۴)

دل و جانم فدای حضرت دوست نی، فدای گدای حضرت دوست (۳۰/۱)

### ۳-۲-ج) امید به رحمت حق

مرا دامان پر از آرایش و دارم امید آن که بخشایند جرم ما، طفیل پاکدامن ها (۵/۶)

درون تیره ای دارم ز خاطرهای نفسانی به سینه مطلعی از روزن نور و ضیاء بگشا (۱۸/۵)

بود دل چند رنجور از خمار و بسته میخانه بر این دردی کش دردت در دارالشفای بگشا (۱۸/۶)

حافظ می گوید:

دارم امید عاطفتی از جناب دوست کردم جنایتی و امیدم به عفو اوست

دانم که بگذرد ز سر جرم من که او گرچه پرپوش است ولیکن فرشته خوست (۵۹ /)

ز پیچ و تاب راه عشق اندر وادی حیرت مرا افتاده مشکل ها، توای مشکل گشا بگشا (۱۸/۱۰)

حافظ: الا یا ایها الساقی ادر کاسا و ناولها که عشق آسان نمود اول ولی افتاده مشکل ها (۱/۱)

الهی بر دلم تسلیم و رضا بگشا به روی ما، دری از رحمت بی منتها بگشا (۱۸/۱)

گر پریشان حالم او داند لسان حال را و ر چو سوسن لالم، او داند زبان لال را (۱۷/۱)

ور گنجینه حق یقین را نام تو مفتاح به پیر مسلک آموز و جوان پارسا بگشا (۱۸/۱۱)

#### ۴-۲-ج) امید عفو و بخشایش

مرا دامان پر از آرایش و دارم امید آن که بخشایند جرم ما، طفیل پاکدامن ها (۵/۶)

حافظ: می خور به بانگ چنگ و مخور غصه ور کسی گوید تو را که باده مخور گو هو الغفور (۲۵۴/۶)

#### ۵-۲-ج) معرفت نفس

از دل و دین و هست و نیست، برست هر که شد مبتلای حضرت دوست (۳۰/۶)

هر که را کشت خونبهایش شد ای فدای بهای حضرت دوست (۳۰/۸)

قصه ما با قصه آبست و حوت ای تو آب و جمله عالم سراب (۲۹/۶)

با همه پنهانیش هست در اعیان عیان با همه بی رنگیش در همه زو رنگ و پوست (۳۶/۶)

دم چو فرو بست هاست، هوست چو بیرون رود یعنی از او در همه هر نفسی، های و هوست (۳۶/۴)

یار به کوی دلست، گوی چو سرگشته گوی بحر به جوی است و حوی این همه در جستجوست (۳۶/۵)

آن جا که هستی حق است، هستی کل مستغرق است جان که نور مطلق است کسی جای اظهار من است (۳۴/۴)

خانه دل حریم خلوت اوست جان کامل سریر حضرت اوست

همه آینه رخ آدم آدم آینه بهر طلعت اوست

آدمی چونکه معرفت آموخت قابل خلعت خلافت اوست. (۳۸ / ۱-۳)

حکیم خداوند را ذات و معنا و ذات و ذوات حادث در زوال مصنوعات و بحر در نهایت او را لم یزل می داند.

#### ۶-۲-ج) وحدت وجود

ای به ره جستجوی نعره زنان دوست دوست گر به حرم ور به دیر کیست جز او، اوست اوست

پرده ندارد جمال غیر صفات جلال نیست بر این رخ نقاب، نیست بر این مغز پوست (۳۶/۱-۲)

حکیم با تأثیرپذیری از غزل زیبای حافظ (روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست [۹۲]) این غزل را در باب وحدت وجود سروده که همان معنی را دارد:

|  |                                     |
|--|-------------------------------------|
| منظر روی تو زیب نظری نیست که نیست      | شورش عشق تو در هیچ سری نیست که نیست |
| تیر بیداد تو تا پر به پری نیست که نیست | نیست یک مرغ دلی، کیش نفکندی به قفس  |
| داغ او لاله صفت بر جگری نیست که نیست   | نه همین از غم او سینه ما صد چاک است |
| ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست  | موسیقی نیست که دعوی «انا الحق» شنود |

پرتو حُسن به دیوار و دری نیست که نیست  
چشم ما دیده خفاش بُود ورنه تو را  
بَرش از عالم معنا خبری نیست که نیست  
گوش اسرار شنو نیست و گرنه اسرار  
(۴۱/ ۱-۷)

### ۳-ج) برهان حکیم سبزواری

برهان حکیم سبزواری بر زائد نبودن صفات حق تعالی بر ذات اوست. برهانی بسیار بدیع و بی سابقه که در آثار سایر حکمای مسلمان، به هیچ روی شبیه آن را نمی توان مشاهده کرد.

او گفته است: اگر فرض کنیم که صفات حق تعالی زائد بر ذات اوست، لازمه آن این است که ذات حق تعالی، در مرتبه ذات از هر گونه کمالی خالی باشد و لازمه خالی بود ذات از کمالات این است که اثبات این کمالات، برای ذات یک امر ممکن باشد. (ابراهیمی دینانی، ۱۳۸۶: ۸۸-۸۹).

### نتیجه گیری

عشق محور اصلی مکتب عارفانه مولاناست و از دیدگاه او عشق رمز و روح زندگی است. اندیشه های مولانا قابل سنجش با الگوهای متداول فکری همچون اندیشه مشایی، اشراقی و عرفانی نیست و بسیاری از اشعار وی بیانگر جنبش عشق در درون این عارف است. نظام فکری مولانا در حال تموج و تحرک است و روش دیالکتیکی در آن مشهودست. از این رو جزم گرایی و یکسونگری و تقلید در اندیشه او راه ندارد. در مکتب او شرط ورود به طریقت خدانشناسی است؛ و مسأله محوری مثنوی توحید است. مولانا خدا محورست. هر چه هست خداست. فعل، صفات و اسماء او. مثنوی را باید با این نگاه فهمید. شناخت خداوند ممکن نیست. «ما عرفناک حق معرفتک»؛ اما در مقابل این دیدگاه های عارف زاهد، به بحث در خصوص خدانشناسی حافظ می رسیم که یکی از بحث های مهم در خصوص حافظ که قهرراً او را عجیب بی تاب می کرده مسأله جبری گرایی است؛ یعنی به نصیبه ازلی خیلی معتقدست و می گوید بشر هیچگونه اختیاری در سرنوشت خود ندارد. بسیاری از اشعار او منعکس کننده همین فکر اوست؛ اما در بحث خدانشناسی او عشق حرف مطلق را می زند. او عقیده دارد عشق ماحصل بوجود آوردن عالم است، یعنی خداوند از آن جهت که عاشق و معشوق است نه از آن جهت که عالم و معلوم، جهان را آفرید و جمال و زیبایی اوست که ظهور کرده و زمانی که خواست تجلی نماید عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد.

حافظ به عنوان عارفی عاشق می گوید: اگر کسی خیال کند که از راه حکمت و فلسفه که راه عقل و فکر است انسان به آن هدف خودش که پی بردن به رموز هستی است می رسد اشتباه می کند. راه عشق را باید طی کند که راه عرفان و سلوک است. در راه عقل فقط فکر انسان کار می کند ولی در راه عشق انسان با تمام وجود به سوی حق پرواز می کند. در این بحث حکیم متأله و فیلسوف ملاهادی سبزواری نیز در باب خدانشناسی نظراتی مشابه به مولانا دارد. از جمله علم خدا به ذات خویش، حادث بودن عالم امر و جوهر دانستن برخی اقسام و قول به معاد جسمانی و روحانی.

در منظومه دیوان اسرار او، حکمت و فلسفه با هم در آمیخته اند و دوره کامل فلسفه و منطق را تشکیل می دهد. او جنبه های اساسی فلسفه ملاصدرا را پرورانده و آنها را شرح و بسط داده است؛ و در باب خدانشناسی به مصداق شعر زیبای شیخ محمود شبستری هر سه اتفاق نظر دارند که:  
تجلی گه جمال و گه جلال است رخ و زلف آن معانی را مثال است.

و من...توفیق



## منابع

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. ابراهیمی، دینانی، غلامحسین، اسماء و صفات حق، تهران، اهل قلم، ۱۳۸۶.
۴. آشوری، داریوش، عرفان و رندی در شعر حافظ، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۵.
۵. ابادری، یوسف و دیگران، ادیان جهان باستان، ج ۳، ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۹.
۶. برزگر خالقی، محمدرضا، شاخ نبات حافظ، (شرح غزل ها با مقدمه و فرهنگ اصطلاحات عرفانی)، تهران، زوار، چاپ دوم، ۱۳۸۴.
۷. حافظ، شمس الدین محمد، دیوان حافظ، تصحیح علامه قزوینی و قاسم غنی، تهران، اساطیر، چاپ ششم، ۱۳۷۷.
۸. راشد، محصل، محمدتقی، نجات بخشی در ایران، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، چاپ دوم، ۱۳۸۱.
۹. زمانی، کریم، مثنوی معنوی، ج اول و دوم، چاپ بیست و چهارم، تهران اطلاعات، ۱۳۸۶.
۱۰. سبحانی، توفیق، دفتر دوم، ۱۳۸۱.
۱۱. شمیسا، سیروس، فرهنگ تلمیحات، تهران، زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۵.
۱۲. شبستری، محمود، گلشن راز، به تصحیح دکتر پرویز عباسی واکانی، تهران، چاپ الهام، ۱۳۸۰.
۱۳. مطهری، مرتضی، عرفان حافظ، صدرا، ۱۳۷۳.
۱۴. نصر، سید حسین، نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت، تهران، انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.

# The Face of God from the Perspective of Ascetics, Mystics and Philosophers

Zahra Sahraneshin Karbaski

*PhD candidate of Persian literature, Islamic Azad University, Branch of Zahedan, Zahedan, Iran*

---

## Abstract

God has been one of the most important concepts in the human mind as well as in the history of philosophy and philosophical reflections, so that the philosophers at the very beginning of the emergence of philosophy and the Pre-Socratic philosophers have discussed this subject and new approaches have been proposed in this regard so far. Belief in God is the cornerstone of the teachings of all divine religions and this belief has undergone certain changes throughout history so that either some gods other than the One God were assumed or the true attributes of God were distorted. God is an absolutely fundamental and basic concept in mysticism, and one of the most fundamental ontological issues being the focus of attention of the prophets and founders of religions and consequently their followers; they have thought not only about the universe and its very beginning and end, but they have also reflected on the one who has created it.

This research has analyzed theology and the knowledge of God from the perspectives of three characters; Hafez as a mystic, Molana Rumi as an ascetic, and Hakim Sabzevari as a philosopher, by taking a logical review of their poetry and books.

**Keywords:** love, knowledge, theology, mysticism, manifestation, pantheism.

---